

اجرای حدود در زمان غیبت

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۰/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۶/۱۱/۳

احمد حاجی ده‌آبادی *

۳۵

فقه و حقوق / سال چهارم / شماره ۱۶ / بهار ۱۳۸۷

چکیده

موضوع اجرای حدود در زمان غیبت را در دو سطح حکم اولی و حکم ثانوی می‌توان بررسی کرد. براساس حکم اولی باید به جواز بلکه وجوب اجرای حدود در زمان غیبت قائل شد، ولی براساس حکم ثانوی، می‌توان طبق مصالحی که حاکم شرع تشخیص می‌دهد، به جایز نبودن اجرای برخی حدود که در زمان و مکان خاصی ممکن است باعث وهن اسلام شوند، عقیده داشت.

واژگان کلیدی: حدود، تعزیرات، قاضی، فقیه، حکم اولی، حکم ثانوی.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (ahmaddehabady@yahoo.com).

مقدمه

از جمله مسائلی که بلافاصله پس از عصر غیبت، ذهن فقها را به خود جلب کرده است، اجرای حدود در زمان غیبت است. از آنجا که براساس موازین شرعی، حق قضاوت و اجرای حد برای پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و منصوبین خاص ایشان است، این پرسش مطرح شده است که آیا در زمان غیبت فقها حق دارند حدود را اجرا کنند، یا اینکه اجرای حدود همانند جهاد ابتدایی به حضور و اذن امام معصوم ﷺ نیاز دارد. از نخستین فقهای که در این زمینه نظر داده‌اند، مرحوم شیخ مفید است که می‌نویسد:

اجرای حدود حق سلطان اسلام و منصوب از جانب خداوند تعالی است و ایشان عبارت‌اند از ائمه هدی ﷺ یا کسی که برای این کار از جانب ایشان نصب شده است و ائمه ﷺ حق این کار را به فقهای شیعه واگذارده‌اند تا در صورت امکان حد را اجرا کنند (مروارید، ۱۴۱۰: ۱۴).

پس از شیخ مفید ﷺ فقهای دیگر نیز متعرض این مسئله شده‌اند. گرچه برخی در این زمینه توقف کرده‌اند و قول به جواز اجرای حدود را برگزیده‌اند، ولی اکثر فقها به جواز اجرای حد قائل‌اند. اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که برخی رساله‌های خاصی را به آن اختصاص داده‌اند. جدای از بحث نظری، در عمل، برخی فقها خود متصدی اجرای حدود شده‌اند، چنان‌که سیدمحمدباقر شفتی [متوفای ۱۲۶۰ق در اصفهان] حدود و تعزیرات شرعی را به‌طور کامل اجرا می‌کرد و بنا به نقلی، مرحوم آقا نورالدین اراکی و شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمیه قم - نیز اجرای حد کرده‌اند (کریمی جهرمی، ۱۴۱۲: ۱۶-۱۷). اهمیت این مطلب وقتی دانسته می‌شود که بدانیم فقهای نامبرده در زمانی به اجرای حدود پرداختند که حکومت در اختیار ایشان نبوده است.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی [در بهمن ۱۳۵۷]، از جمله قوانینی که به سرعت تغییر یافت، قوانین جزایی بود و بر این اساس و متأثر از فقه، قانون راجع به مجازات اسلامی (۱۳۶۱)، قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) و قانون دیات (۱۳۶۱) به تصویب رسیدند و حدود، که تا پیش از این در قوانین موضوعه ایران انعکاسی نیافته بود، هم به‌شکل قانون موضوعه درآمد و هم به مرحله اجرا رسید.

از همان زمان تاکنون، گاه در مورد امکان اجرای حد در زمان غیبت، بحث‌هایی مطرح شده است و می‌شود. این نوشتار به بررسی فقهی این موضوع می‌پردازد. سیر مباحث بدین صورت است که ابتدا تحت عنوان کلیات، به نکاتی اشاره می‌شود که پیش از ورود به بحث، دانستن آنها ضروری است (الف)؛ سپس ادله مجوزین، طرح و بررسی می‌شود (ب) و در نهایت، ادله مانعین ارائه و نقد و بررسی خواهد شد (ج).

الف. کلیات

پیش از ورود به بحث و بررسی ادله جواز و منع اجرای حدود در زمان غیبت، لازم است نکاتی ضروری که در فهم مسئله و تحریر محل نزاع نقشی اساسی دارد، اشاره و تبیین شود.

۳۷

الف - ۱. مفهوم حد و انواع آن

واژه «حدود» جمع کلمه «حد» است و حد در لغت، حداقل به دو معنا به کار رفته است: یکی مرز و انتها و دیگری منع (جوهری، ۱۴۰۷: ۶۶۲ و فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۹). مثلاً «حدود» زمین به معنای مرزهای آن، «سرحد» به معنای مرز و «محدود» به معنای ممنوع است. در اصطلاح فقهی برای این واژه تعاریف گوناگونی شده است که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد. برخی حد را وصف مجازات دانسته‌اند؛ چنان‌که شهید ثانی در مسالک می‌نویسد:

حد مجازات خاص به درد آوردن بدن مکلف، به علت ارتکاب معصیتی خاص توسط اوست و شارع، میزان آن را در همه افرادش مشخص کرده است (عاملی، ۱۴۱۶، ۱۴: ۴۲۳ و طباطبایی، ۱۴۲۲: ۴۱۵).

برخی حد را وصف جرم دانسته‌اند؛ چنان‌که محقق حلی در شرایع می‌نویسد: «هر جرمی که مجازات مشخص و معینی داشته باشد، حد نامیده می‌شود» (حلی، ۱۴۰۳: ۱۴۷).

برخی مجازات‌های حدی عبارت‌اند از: قتل، رجم، شلاق، قطع عضو، حبس ابد و صلب یا به دار کشیدن و... و برخی جرایم حدی عبارت‌اند از: زنا، لواط، مساحقه، قوادی، قذف، سرقت، محاربه و شرب مسکر. البته درباره تعداد جرایم حدی

اختلاف نظر است. برخی همچون محقق حلّی، تنها هشت جرم حدی را برشمرده‌اند (همان) و برخی همچون آیت‌الله خویی، تا هفده مورد را جرم حدی دانسته‌اند (خویی، ۱۳۹۶: ۳۳۹) و برخی فقها، موارد دیگری نیز برشمرده‌اند.

الف - ۲. فقیه؛ مجری حد

بحث ما در این نوشتار دربارهٔ جواز یا عدم جواز اجرای حدود در زمان غیبت توسط فقیه است و در نتیجه، دربارهٔ اجرای حدود توسط غیرفقیه بحث نخواهیم داشت. بنابراین، گرچه در فقه دربارهٔ امکان اجرای حدود توسط شوهر و پدر و مولی بر زن و فرزند و برده بحث شده است، ولی بحث ما از این موارد خارج است و فقط به فقیه اختصاص دارد.

الف - ۳. جایگزینی تعزیر به جای حد

باید دانست مقصود همهٔ مخالفان اجرای حد در زمان غیبت، آزاد کردن مرتکبین جرایم حدی و اجرا نکردن هیچ‌گونه مجازاتی بر ایشان نیست. به همین جهت، میرزای قمی با وجود اینکه در مورد اجرای حد تأمل دارد و در مسئله توقف کرده است، به صراحت برای حاکم شرع، حق تعزیر مرتکبین حدود را قائل است (قمی، ۱۳۷۱: ۳۹۴).

الف - ۴. معنای جواز اجرای حد

گرچه برخی فقها از «جواز» اجرای حدود برای فقیه صحبت به میان آورده‌اند، ولی مقصود «وجوب» است. در واقع، جواز به دو معنای خاص و عام به کار می‌رود. جواز در معنای خاص، به مفهوم عملی است که فعل و ترک آن یکسان است و هیچ‌کدام بر دیگری ترجیح ندارد. جواز به این معنا، یکی از احکام خمسۀ تکلیفی و قسیم وجوب، حرمت، کراهت و استحباب است. اما جواز به معنای عام، در مقابل حرمت به کار می‌رود و مقسّم وجوب، استحباب، کراهت و جواز به معنای خاص است و مقصود از آن، کاری است که شرعاً حرام نیست؛ اعم از اینکه واجب باشد یا مستحب، مکروه باشد یا مباح. حال، مقصود از جواز اجرای حد در زمان غیبت، جواز به معنای عام است. به این معنا که اجرای حد حرام نیست، ولی اینکه کدام‌یک از احکام دیگر

چهارگانه تکلیفی را دارد، باید گفت: حکم آن «وجوب» است، زیرا اجرای حد واجب و تعطیلی آن حرام است. به همین جهت است که شیخ مفید در مقنعه، در خصوص وجوب اجرای حد می‌نویسد:

اما اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام والمنسوب من قبل الله تعالى و هم ائمة الهدى من آل محمد - عليه و عليهم السلام - او من نصبوه لذلك من الامراء والحكام و قد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان. فمن تمكن من اقامتها على ولده و عبده ولم يخف من سلطان الجور اضراً على ذلك فليقمها ... و كذلك ان استطاع اقامة الحدود على من يليه من قومه و امن بوائق الظالمين فقد لزمه اقامة الحدود عليهم، فليقطع سارقهم، و يجلد زانيهم و يقتل قاتلهم (مروارید، همان: ۱۴).

مرحوم نراقی در *عوائد الایام*، با طرح این پرسش که آیا اجرای حدود در نظر کسانی که برای فقیه چنین ولایتی قائل‌اند، واجب است یا جایز، می‌نویسد: مقصود وجوب است، زیرا این عده به اطلاق‌های اوامر حدود مثل «فاجلدوا» و «فاقطعوا» استناد کرده‌اند و نیز تصریح کرده‌اند که بر مردم «واجب» است که فقها را در اجرای حدود، مساعدت کنند. این دو دلیل، به ضمیمه روایاتی که تعطیلی حدود را به منزله دشمنی و مخالفت با خدا می‌داند (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ۲۸: ۱۳) می‌رساند که مقصود از جواز، وجوب است (نراقی، ۱۴۰۸: ۱۹۷). صاحب‌جوهر نیز به این مطلب تصریح می‌کند که مقصود، وجوب است (نجفی، ۱۳۹۲: ۳۹۶). مرحوم سیدعبدالله جزایری در *التحفة السنية* می‌نویسد: اقامة حدود یا واجب است یا حرام و قسم سومی ندارد و این تقسیم بر حسب اهلیت داشتن یا نداشتن متصدی اجرای حد است (جزایری، ۱۱۷۰: ۲۰۳). حتی ایشان در مورد اینکه برخی فقها گفته‌اند: اجرای حد بر زن، برای شوهر جایز است، می‌نویسد: «والظاهر ان مرادهم بالجواز الوجوب» (همان).

در مورد تعزیرات بحثی است که آیا اجرای تعزیر بر حاکم واجب است یا به اختیار و صلاحدید اوست و در این میان، گاه صحبت از قاعده «التعزیر علی الحاكم» است که بیان‌گر «وجوب» است و گاه صحبت از قاعده «التعزیر الی الحاكم» است که حاکی از «جواز» است، ولی این موضوع اختصاص به زمان غیبت ندارد و در زمان حضور هم بحث لزوم یا عدم لزوم تعزیر مطرح است.

بنابراین مقصود از اجرای حدود، جواز به معنای عام است و در نهایت، مقصود وجوب است. البته ممکن است مقصود از جواز، حق باشد نه حکمی از احکام تکلیفی، ولی تأثیری در سرنوشت بحث ندارد.

الف-۵. دوگانه بودن منع اجرای حد

منع اجرای حد را می‌توان به دو قسم «اولی» و «ثانوی» تقسیم کرد. برخی ممکن است براساس حکم اولی به منع اجرای حد قائل شوند و یا در جواز اجرای حد توقف کنند و برخی براساس حکم ثانوی، به منع اجرای حد قائل شوند. در واقع، گروه اخیر براساس حکم اولی معتقدند که اجرای حد در زمان غیبت جایز است، ولی بنا به مصالحی باید از برخی حدود مثل سنگسار و... خودداری کرد، زیرا اجرای آن باعث وهن اسلام می‌شود. ما در این نوشتار براساس حکم اولی سیر می‌کنیم و می‌خواهیم ببینیم، براساس حکم اولی و فارغ از مصلحت‌اندیشی، باید به جواز قائل شد یا منع؟ بحث از حکم ثانوی را در انتهای مقاله خواهیم آورد.

الف-۶. فقیه بما هو فقیه

شاید منظور برخی که به جواز اجرای حدود در زمان غیبت قائل نشده‌اند، تعطیلی حدود به‌طور مطلق نباشد، بلکه می‌خواهند بگویند «فقیه بما هو فقیه» و از آن جهت که فقیه است وظیفه اجرای حدود را ندارد، بلکه اقامه حدود وظیفه حکومت است و هرکس متصدی حکومت شود، همو باید اقامه حدود کند. در نتیجه، اگر فقیهی حاکم شد، بسته به نظر اجتهادی او، امکان اجرای حدود هست. این نکته‌ای است که توجه به آن ضروری است و شاید به همان جهت که برخی مانند مرحوم آیت‌الله خویی، به‌جای اینکه بنویسد برای «فقیه» یا «فقه» اجرای حد جایز است، از «حاکم جامع‌الشرايط» نام برده‌اند (خویی، همان: ۲۲۴).

به تعبیر دیگر، شاید اینکه برخی در جواز اقامه حدود تردید کرده‌اند، ناشی از این است که فقیه، مبسوط‌الید نیست و حاکم نبوده است و اجرای حدود نیاز به قدرت و حکومت دارد و تا پیش از انقلاب اسلامی، به‌نوعی حکومتی اینگونه برای فقیه پیدا

نشده بود که بتواند زانی به عنف را اعدام و زانی محصن را رجم و سارق را قطع ید کند و گرنه ایشان نیز قائل به جواز می‌شدند. آنچه این نکته را تأیید می‌کند این است که قائلین به جواز، از سویی، جواز اقامه حد را منوط به آن کرده‌اند که از ناحیه اجرای حد، ضرری بر نفس و جان فقیه و... پیش نیاید و از سوی دیگر، بر مردم واجب دانسته‌اند که فقها را در زمینه اجرای حدود مساعدت کنند (برای نمونه، ر.ک: حلی، و، ۱۴۱۰: ۳۵۳).

الف - ۷. تردید و منع

در بررسی عبارات فقها متوجه می‌شویم که برخی در جواز اقامه حد در زمان غیبت تردید و تأمل دارند و با عباراتی همچون «قیل يجوز للفقهاء...» و «فی ذلك توقف...» به جواز قائل نشده‌اند. گرچه حیطة تأمل و توقف، عمل است و نه نظر و به همین جهت نمی‌توان به این عده، منع اجرای حدود را نسبت داد اما در بحثی که داریم، هم متوقفین و هم مانعین را در زمره مانعین محسوب می‌کنیم، زیرا به هر حال به‌طور صریح به «جواز» فتوا نداده‌اند.

الف - ۸. تفاوت حد و قصاص در این مسئله

می‌دانیم که حد، غیر از قصاص است و در بحثی که پیش رو داریم، اصلاً نظری به اجرای قصاص نداریم. ظاهراً در اجرای قصاص در زمان غیبت، کسی توقف و تأمل نکرده است و به منع قائل نشده است. اردبیلی می‌نویسد: «و يمكن استثناء جواز القصاص بل لا يكون داخلاً فی الحدود فان الحد غیر القصاص» (اردبیلی، ۱۴۰۹: ۵۴۵).

الف - ۹. نظرات و اقوال*

مشهور فقها از قدما و متأخرین و معاصرین، به امکان اجرای حدود در زمان غیبت توسط فقها، قائل‌اند. از این جمله‌اند: شیخ مفید در مقنعه، سلاّر در المراسم العلویه و ابن سعید هذلی در الجامع للشرایع (مروارید، ۱۴۰۹: ۶۷ و ۲۳۹). از ظاهر عبارت شیخ

* مرحوم شفتی در کتاب خود، عین عبارت بسیاری از فقها را آورده است (ر.ک: شفتی، ۱۳۸۵: ۴۰-۵۶).

طوسی در نهاییه نیز برمی آید که ایشان به جواز قائل اند (همان: ۵۶). شهید اول در لمعه (همان: ۲۷۵) و شهید ثانی در مسالک الافهام (عاملی، ۱۴۱۶، ۳: ۱۰۷) به جواز قائل اند. گرچه علامه در منتهی المطلب در ابتدا توقف می کند (حلی، الف: ۹۹۴)، اما بعد از آن جواز را می پذیرد (همان: ۹۵۱). ایشان در کتاب های دیگر مانند قواعد الاحکام (مروارید، همان: ۲۶۸)، تحریر الاحکام (حلی، ب: ۱۵۸)، تذکره (حلی، ج، ۱۴۱۷: ۴۴۵)، مختلف (حلی، د، ۱۴۱۵: ۴۷۸-۴۷۹)، تبصره (حلی، ۱۳۶۸: ۱۱۵) و ارشاد الاذهان (حلی، و: ۳۵۳) جواز اجرای حد را قوی می داند. از دیگر قائلین به جواز، می توان به مرحوم نراقی (نراقی، همان: ۱۹۶)، صاحب جواهر (نجفی، همان: ۳۹۴) و شیخ جعفر کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، ۱۳۸۰: ۴۳۰) اشاره کرد. مرحوم محقق نائینی، چون ولایت عامه فقیه را به استناد مقبوله عمر بن حنظله می پذیرد، برای فقیه حق اجرای حدود را قائل است، ولی می گوید: اگر کسی به ولایت عامه فقیه معتقد نباشد، به اجرای حدود قائل نخواهد شد (آملی، بی تا: ۳۳۶-۳۳۸). البته شیخ انصاری این ادله را کافی نمی داند و معتقد است برای مشروعیت ولایت فقیه بر حدود و امور دیگری همچون تزویج صغیره بدون پدر و جد، باید ایشان از ادله دیگر بهره جوید (انصاری، ۱۴۲۴: ۵۵۷). مرحوم محقق اصفهانی همانند محقق نائینی بنا به عموم ادله نیابت، برای فقیه حق اجرای حد قائل است (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۹۴). از فقهای معاصر می توان به مرحوم امام خمینی (موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۴۸۲)، آیت الله خویی (خویی، همان: ۲۲۴)، آیت الله گلپایگانی (کریمی جهرمی، همان: ۴۷۶) و آیت الله تبریزی (تبریزی، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴) اشاره کرد.

نکته قابل توجه این است که برخی مانند سید محمد باقر شفتی، با نگارش رساله ای خاص در این زمینه با عنوان اقامه الحدود فی هذه الاعصار و استقرار نظرات فقها، معتقد است کسی به منع اجرای حدود در زمان غیبت قائل نیست (شفتی، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۴۵). آری، ممکن است کسی بگوید «تردید» و «تأمل» در این زمینه است، ولی این صراحت در منع ندارد.

به ابن زهره و ابن ادریس نسبت داده شده است که قائل به عدم جواز اند، ولی غنیه ابن زهره از این مطلب ساکت است و عبارت ابن ادریس به گونه ای است که هم جواز و

هم عدم جواز را می‌توان به وی نسبت داد.* به همین جهت است که صاحب جواهر می‌نویسد: «مخالفت ابن زهره و ابن ادریس معلوم نشده است» (نجفی، همان: ۳۹۴).

ظاهر عبارت محقق حلی آن است که در جواز اجرای حدود، توقف کرده‌اند، زیرا در شرایع الاسلام می‌نویسد: «قیل يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس» و قریب به همین عبارت، در مختصر النافع می‌نگارد: «قیل یقیم الفقهاء الحدود فی زمان الغیبة ...» (مروارید، همان: ۲۲۰ و ۲۲۹).

مرحوم آیت‌الله خوانساری نیز با ایشان هم‌رأی است و در کتاب جامع المدارک سعی زیادی کرده است تا ادله طرفداران جواز را پاسخ دهد (خوانساری، ۱۴۰۵: ۴۱۲).

از دیگر کسانی که توقف کرده‌اند، مرحوم میرزای قمی است. ایشان می‌نویسد: حقیر در جواز اجرای حدود در زمان غیبت، توقف و تأمل دارم. بلی، حاکم شرع این جماعت را تعزیر می‌کند به هرچه صلاح داند و آن هم وظیفه حاکم شرع است (قمی، همان: ۳۹۴).

فاضل آبی نیز با عبارت «لنا فيه نظر» (فاضل آبی، ۱۴۰۸: ۴۳۴) عدم جواز را برگزیده است. ابن فهد حلی در المذهب البارع (ابن فهد حلی، ۱۴۱۱: ۳۲۸-۳۲۹) و صیمری در غایة المرام (صیمری، بی‌تا: ۵۴۷) به نقل دو نظر اکتفا کرده است و خود، نظری را برگزیده‌اند.

نکته قابل توجه اینکه، صاحب جواهر از توقف محقق حلی تعجب می‌کند (نجفی، همان: ۳۹۳) و پس از بیان ادله متعدد بر امکان اجرای حدود، آن‌چنان این قول را قوی می‌داند که کسانی را که مخالف اجرای حدوداند و در این حکم وسوسه می‌کنند، اشخاصی می‌داند که از طعم فقه چیزی نچشیده‌اند و از لحن گفتار ائمه^{علیهم‌السلام} چیزی نیاموخته‌اند (همان: ۳۹۷).**

* ابن ادریس می‌نویسد: «و اما اقامة الحدود فلیس يجوز لاحد اقامتها الا لسلطان الزمان المنصوب من قبل الله تعالی او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها علی حال» (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۲۴) و بعد اجرای حد را برای مولی بر عبدش جایز می‌داند. حال از یک سو می‌توان گفت: چون ایشان فقها را استثنا نکرده است، پس به جواز قائل نیست. از سوی دیگر، ممکن است گفته شود: چون فقها منصوب عام امام^{علیهم‌السلام} هستند، ایشان به جواز قائل است.

** «فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلک، بل کانه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً ولا فهم من لحن قولهم و رموزهم امراً ... و بالجملة فالمسألة من الواضحات التي لا یحتاج الی ادلة».

ب. ادله جواز اجرای حدود در زمان غیبت

مشهور فقها برای اثبات جواز اجرای حدود در زمان غیبت، ادله متعددی را بیان کرده‌اند.

ب-۱. منجر به فساد شدن تعطیلی حدود

علامه حلی یکی از ادله جواز اجرای حدود را این‌طور می‌داند که تعطیلی حدود با وجود امکان اجرا، منجر به فساد خواهد شد (حلی، الف: ۹۹۵، ب: ۴۴۵ و د: ۴۷۸) و چون این نتیجه عقلاً و شرعاً مبعوض و قبیح است، پس تعطیلی حدود هم مبعوض شرع و عقل است. بنابراین حدود باید در زمان غیبت اجرا شوند. برخی از فقهای معاصر هم چنین استدلال کرده‌اند که اداره امور و حفظ نظام، دو واجب از واجبات الهی‌اند و این دو، موقوف بر اجرای حدود الهی و اقامه دستورات الهی است (کریمی جهرمی، همان: ۴۷۶).

استدلال فوق در صورتی تمام است که ثابت شود راه از بین بردن فساد، تنها در اجرای حدود منحصر است. بدیهی است اگر راه از بین بردن فساد فقط اجرای حد نباشد، استدلال فوق صحیح نیست، زیرا ممکن است کسی مثل میرزای قمی معتقد باشد که حدود اجرا نشود، ولی تعزیرات اجرا شود و در نتیجه تالی فاسد فوق حاصل نخواهد شد. آری، اگر کسی به اجرا نشدن هیچ‌گونه مجازاتی، بر مرتکبین حدود قائل شود، به‌طور یقین فساد، جامعه را فراخواهد گرفت. در نتیجه استدلال فوق در این حد ناتمام است و به همین جهت است که محقق اردبیلی در این دلیل، تأمل و منع کرده است (اردبیلی، همان: ۵۴۶).

مرحوم آیت‌الله خویی از راه دیگری وارد بحث شده‌اند و آن «حکمت تشریع حدود» است. ایشان می‌گویند: اقامه حدود برای مصلحت عمومی و جلوگیری از فساد و نشر فجور و سرکشی در میان مردم وضع شده است. اختصاص داشتن آن به زمانی خاص، با این اهداف منافات دارد و قطعاً حضور شخص امام علیه السلام دخالتی در این مطلب ندارد. بنابراین حکمتی که تشریع حدود را اقتضا کرده است، می‌طلبد که در زمان غیبت نیز همانند زمان حضور، حدود اجرا شوند (خویی، همان: ۲۲۴).

مرحوم آیت الله خوانساری در جلد پنجم و هفتم کتاب جامع/المدارک استدلال فوق را به نقد کشیده است. ایشان در جلد پنجم می نویسد: اگر حکمت تشریع حدود اقتضا کند که حد در زمان غیبت نیز جاری شود، این حکمت اقتضا می کند که در هر زمانی بدون اینکه نیازی به اذن خاص و یا عام امام علیه السلام باشد، اجرای حد واجب است؛ حتی بالاتر، این حکمت اقتضا می کند که در صورت عدم دسترسی به مجتهدین نیز اجرای حدود بر عدول مؤمنین بلکه بر فساق ایشان لازم است، همانند آنچه در حفظ مال محجورین و غائبین گفته می شود و کسی به این نتیجه ملتزم نیست، در نتیجه بعید نیست که اجرای حدود مثل جهاد ابتدایی از امور مخصوص به معصومین علیهم السلام باشد (خوانساری، همان، ج ۵: ۴۱۱).

به نظر می رسد نقد فوق وارد نیست. زیرا اگرچه حکمت تشریع حدود و اقامه آن، جلوگیری از فساد و فجور است و این حکمت اختصاص به زمان حضور ندارد، ولی چون واگذاری اقامه حدود به عموم مردم باعث اختلال نظم عمومی و هرج و مرج می شود و نیز اقامه حدود نیاز به شناخت حدود بر طبق موازین شرعی دارد و این شناخت تنها برای فقها حاصل است، و نیز برای اجرای حدود باید حد در مرحله قبل توسط قاضی واجد شرایطی که از جمله آنها نصب و اجتهاد است ثابت شود، بنابراین از میان مردم، فقها می توانند اقامه حدود کنند. بله، در فرض تشکیل حکومت صالح، چون اقامه حدود توسط همه فقها باعث هرج و مرج می شود، فقیهی که حکومت را در اختیار دارد، اقامه حدود می کند. بنابراین حکمت تشریع و اقامه حدود، توسط حکمت های دیگر محدود می شود.

مرحوم آیت الله خوانساری در جلد هفتم کتاب جامع/المدارک به شکل دیگری به نقد استدلال مرحوم آیت الله خویی پرداخته است. ایشان می نویسد: لازم است متصدی اجرای حد از طرف ائمه علیهم السلام به این سیمت منصوب شده باشد و در نتیجه باید دلیلی را اقامه کنیم که براساس آن، فقها به این سیمت منصوب شده اند. صرف اینکه حکمت تشریع حدود به زمان حضور معصومین علیهم السلام اختصاص ندارد، اقتضا ندارد که فقها به این سیمت نصب شده باشند. حدود، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از شهادت ایشان تا مدت ها بعد - تا زمانی که برای برخی فقها قدرت

اجرای حد پیدا شود - تعطیل شد. بنابراین در صورتی که نصب شخصی برای اجرای حد تأثیر نداشته باشد و شخص نتواند حد را اجرا کند، حکمت، اقتضا ندارد که نصب صورت گیرد. بنابراین، در صورت عدم ترتیب تأثیر، نصب نکردن مجری حدود، خلاف حکمت نیست (خوانساری، همان، ج ۷: ۵۸).

این نقد بر کلام مرحوم آیت الله خوئی نیز وارد نیست؛ زیرا، اولاً: با توجه به آگاهی و احاطه معصوم^{علیه السلام} نسبت به عرصه های کوچک و بزرگی که امکان اجرای حدود به دست آمده و می آید، آیا حکمت اقتضا نمی کند که معصوم^{علیه السلام} نصبی انجام دهد؟ حتی نصبی کلی و در حد تعیین ویژگی های لازم برای فردی که صلاحیت اقامه حدود را دارد؟ ثانیاً: در بیان مرحوم آیت الله خوئی، اشاره ای به نصب فقها نشده است و ایشان قصد اثبات ضرورت نصب حاکم را با تمسک به ادله ضرورت اجرای حدود در همه ازمه نداشته است. وی پس از اثبات ضرورت اجرای حدود در همه اعصار و عدم امکان اجرای آن توسط تک تک افراد، حاکم شرع را به عنوان قدر متیقن از افراد مجاز برای اجرای حدود دانسته است. به عبارت دیگر، ایشان فقیه جامع الشرایط را نمونه مسلم و یقینی کسانی می داند که شارع به اجرای حدود توسط آنها راضی است.

ب - ۲. اطلاق های ادله حدود

به اطلاق آیات قرآن (شفعی، همان: ۱۸۶) یا در سطح بیشتر، اطلاق ادله یا به تعبیر برخی (سبزواری، بی تا: ۸۳) عموم - که شاید عموم ازمانی مراد است - استناد شده است. بدین شرح که ادله حدود - چه آیات و چه روایات - از نظر زمان مطلقاند، مثل آیه شریفه «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منها مائة جلدة» (نور، ۲) و «السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما» (مائده، ۳۸). این آیات نمی فرمایند که در زمان حضور معصوم^{علیه السلام} صد ضربه شلاق به زانی و زانیه بزنید و در زمان حضور معصوم^{علیه السلام} دست مرد و زن دزد را قطع کنید. بنابراین اقامه حدود واجب است، بدون اینکه مقید به زمان حضور معصوم^{علیه السلام} باشد. البته این ادله بر اینکه متصدی اقامه حدود چه کسی باشد، دلالتی ندارد، ولی بدیهی است که اقامه حدود برای آحاد مسلمین تشریع نشده است. زیرا باعث اختلال نظام و هرج و مرج می شود. در نتیجه باید قدر متیقن را گرفت و قدر متیقن، فقها هستند (خوئی، همان: ۲۲۴-۲۲۵).

برخی طرفداران اجرای حدود، دلیل پیش گفته را در حد مؤید می‌دانند (خویی، همان). شاید بدان جهت که معلوم نیست آیه از حیث متصدی اجرای حد، اطلاق داشته باشد. حتی برخی ایشان در این دلیل خدشه کرده‌اند، مثل مرحوم جزایری (جزایری، همان: ۲۰۳) و مرحوم نراقی که می‌گویند: معلوم نیست که خطابات «فاجلدوا»، «فاقطعوا» و مانند آن، شامل فقها نیز باشد (نراقی، همان: ۱۹۷). مرحوم طبرسی ذیل آیه شریفه «الزانية والزانی فاجلدوا...» می‌نویسد:

هذا خطاب للائمة و من يكون منصوباً للأمير من جهة، لانه ليس لاحد ان يقيم الحدود الا الائمة و ولاتهم بالاخلاف (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۱۹).

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست و می‌توان گفت:

اولاً: آیات شریفه و روایات وارده، از حیث متصدی اجرا اطلاق دارند. در آیه به پیامبر ﷺ و اولوالامر ﷺ خطاب نشده است تا بگوییم اجرا فقط در زمان معصوم ﷺ صورت می‌پذیرد. از آنجا که نمی‌توان به جواز اجرای حد برای همه مسلمین قائل شد، باید از این اطلاق تا اندازه‌ای که موجب هرج و مرج می‌شود دست کشید. مثل اینکه غیرفقیه بخواهد حد را اجرا کند، یا اینکه در زمان تشکیل حکومت صالح تحت زعامت یک فقیه، فقیه دیگر بخواهد خود رأساً به اجرای حدود بپردازد.

ثانیاً: حتی اگر آیات از لحاظ متصدی اجرا اطلاق نداشته باشد و خطاب، تنها شامل ائمه ﷺ و منصوبین ایشان باشد، از آنجا که فقها منصوب به نصب عام هستند، آیات، شامل ایشان خواهند شد.

ثالثاً: اگر این اشکال در مورد آیات باشد، در مورد روایات چنین اشکالی وارد نیست، زیرا در بیشتر روایات، خطاب نیست تا بحث شود که خطاب به چه شخصی است.

ب- ۳. روایت حفص بن غیاث

بسیاری از فقها به روایت حفص استناد کرده‌اند. از این جمله می‌توان به علامه حلی در دو کتاب تذکرة الفقهاء (حلی، ب: ۴۴۵) و منتهی‌المطلب (حلی، الف: ۹۹۵)، محقق سبزواری (سبزواری، همان: ۸۳)، نراقی (نراقی، همان: ۱۹۶) و از فقهای معاصر به آیت‌الله تبریزی (تبریزی، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۵) اشاره کرد.

حفص می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه کسی حدود را اجرا می‌کند؟ سلطان (والی) یا قاضی؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود: «اقامة الحدود الى من اليه الحكم. یعنی اجرای حدود با کسی است که حکم و قضاوت به او واگذار شده است» (حرّ عاملی، همان، ۲۸: ۴۹). گرچه دلالت این حدیث به گفته برخی «من فرط الظهور كالنور في ليلة الديجور» (شفعی، همان: ۱۸۱) است، اما برخی دیگر معتقدند امام صادق علیه السلام پاسخ صریحی به پرسش ندادند، بنابراین احتمال تقیه در روایت می‌رود (اردبیلی، همان: ۵۴۵). چگونگی استناد به روایت فوق چنین است که مطابق روایت، اجرای حدود با «من اليه الحكم» است و مطابق ادله متعدد، همچون مقبولة عمر بن حنظله و ابی‌خدیجه (که در ادامه خواهد آمد)، فقها «من اليه الحكم» هستند. در نتیجه، فقها حق اجرای حدود را دارند (حلی، الف: ۹۹۵).

بر استناد به حدیث پیش‌گفته، دو نقد وارد شده است: یکی سندی و دیگری دلالتی. از حیث سند، ظاهر عبارت مرحوم آیت‌الله خوانساری (خوانساری، همان، ج ۵: ۴۱۱ و ج ۷: ۵۹) نپذیرفتن آن است.

در مورد سند باید گفت بسیاری از فقها روایت را صحیح یا معتبره دانسته‌اند و از حیث سند، مشکلی ندیده‌اند،* زیرا با توجه به توثیق شیخ در عده نسبت به حفص بن غیاث و توثیق نجاشی نسبت به سلیمان بن داود المنقری، شبهه‌ای از این دو جهت وجود ندارد. البته در طریق صدوق به سلیمان بن داود، قاسم بن محمد اصفهانی واقع شده است که با توجه به روایت بزرگان از وی، می‌توان او را نیز توثیق کرد.

از حیث دلالتی، مرحوم آیت‌الله خوانساری دو نقد مطرح می‌کند. نقد اول اینکه: قاضی، «من اليه الحكم» نیست، بلکه «من له الحكم من طرف المعصوم» است (همان، ج ۵: ۴۱۱) و در نتیجه محتمل است که منظور از «من اليه الحكم» امام معصوم علیه السلام باشد. به نظر می‌رسد این نقد صحیح نیست، زیرا اگر قائلین به اجرای حدود می‌خواستند به‌واسطه این روایت جواز اقامه حدود را برای «قاضی» اثبات کنند، این اشکال صحیح بود، ولی ایشان می‌خواهند جواز اقامه حدود را برای فقیه که «من اليه الحكم در زمان غیبت»

* مرحوم شفتی بحث مفصلی درباره این سند و صحت آن انجام داده است (ر.ک: شفتی، همان: ۱۷۰-۱۸۱).

است، ثابت کنند. به تعبیر دیگر، هرکس که «له الحكم من طرف المعصوم» باشد، «اليه الحكم» نیز خواهد بود و شاهد بر این نکته اینکه؛ ائمه علیهم السلام که از جانب خداوند تعالی «اليه الحكم» هستند، از خود به «له الحكم» تعبیر کرده‌اند، به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام در روایت سلیمان بن خالد می‌فرماید:

اتقوا الحكومة فان الحكومة انما هي للامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبی او وصی نبی (حرّ عاملی، همان، ۲۷: ۱۷).

نقد دومی که مرحوم آیت‌الله خوانساری دارد این است که در روایت می‌فرماید: اقامه حدود با «من اليه الحكم» است، در حالی که حاکم «من اليه الحكم» مطلق نیست، بلکه «من اليه الحكم» در مرافعات است. * «من اليه الحكم» مطلق، شأن معصومین علیهم السلام است (همان، ج ۷: ۵۹).

به نظر می‌رسد این نقد نیز صحیح نیست، زیرا قرار نیست حق اجرای حدود برای قاضی اثبات شود تا بگوییم حاکم، «من اليه الحكم» مطلق نیست و «من اليه الحكم» در مرافعات است، بلکه قرار است حق اجرای حدود برای فقیه اثبات شود. در روایات بسیاری نیز حاکم بودن فقیه، مطلق و بدون قید آمده است، همانند مقبوله عمر بن حنظله که بیان می‌دارد: «فانی قد جعلته علیکم حاکماً». نیز به نوعی می‌توان به توقیع شریف اشاره کرد که مطابق آن، حضرت علیه السلام می‌فرماید: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم» که حجت بودن فقها را به طور مطلق بیان کرده است.

ب - ۴. مقبولة عمر بن حنظله و مشهورة ابي خديجه

به دو روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه نیز استناد شده است. عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که میان دو نفر از شیعیان در مورد دین یا ارث منازعه‌ای وجود دارد. آیا برای ایشان جایز است به سلطان جور و قاضی منصوب از طرف ایشان مراجعه کنند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند: خیر، رجوع به ایشان،

* لازم به ذکر است، تعبیر مرحوم آیت‌الله خوانساری «له» است و نه «اليه» ولی در سرنوشت بحث تأثیری ندارد. ایشان می‌نویسد: «و اما الرواية ... فمع قطع النظر عن السند ايضاً يشكل التمسك بها من جهة الدلالة فان الحكام في المرافعات له الحكم في المرافعات لا الحكم بقول مطلق الذي هو شأن المعصومين صلوات الله عليهم» (همان، ج ۷: ۵۹).

رجوع به طاغوت است. آنگاه حضرت علیه السلام در پاسخ پرسش ابن حنظله که «این دو شیعه چه کنند؟» می‌فرمایند:

ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فانني قد جعلته عليكم حاكما (حرّ عاملی، همان، ۲۷: ۱۳۶-۱۳۷).
شبيه مضمون پيش گفته، حديث ابی خديجه است که می‌گوید: امام صادق علیه السلام مرا به‌سوی شیعیان فرستاد و فرمود به ایشان بگویم:

ایاکم اذا وقعت بینکم خصومة او تدارى فی شیی من الأخذ و العطاء، ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر (همان: ۱۳۹).

چگونگی استناد به این دو روایت، از دو جهت است: یکی اینکه مطابق این دو روایت، قضاوت کردن حق قاضی شیعه مجتهد است و دایره قضاوت، حدود را نیز دربرمی‌گیرد (اردبیلی، همان: ۵۴۷). به تعبیر دیگر، اقامه حدود از موارد قضاوت است (عاملی، همان، ۳: ۱۰۷ و نجفی، همان: ۳۹۳) و برای قضاوت باید به «من کان منکم ممن قد روى حديثنا...» مراجعه کرد و این مراجعه اختصاص به زمان حضور ندارد، بلکه اتفاقاً روایات در فرضی است که دسترسی به امام معصوم علیه السلام وجود ندارد، حال یا امام علیه السلام مبسوط‌الید نیست یا اینکه از دیدگان غائب است.

جهت دیگری که با توجه به آن می‌توان به این دو روایت استناد کرد، آن است که عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» در مقبوله عمر بن حنظله در ولایت عامه ظهور دارد. همانند آنچه برای نایب خاص که به بلادی از بلاد مسلمانان فرستاده می‌شود (نجفی، همان: ۳۹۳). به تعبیر دیگر، این روایت از سطح قضاوت فقیه بالاتر است و بر ولایت فقیه دلالت دارد و چون در روایت، این ولایت قیدی ندارد، ولایت بر حدود را نیز دربرمی‌گیرد.

بر استناد روایت پيش گفته، این ایراد وارد شده که روایت مقبوله عمر بن حنظله و ابی خديجه ناظر به دعاوی غیرکیفری و به تعبیر دیگر، مربوط به باب خصومات و محاکمات‌اند. چنان‌که عمر بن حنظله فرض کرد: «میان دو نفر از شیعیان در دین یا ارث، اختلاف است» و در مشهوره ابی خديجه، حضرت علیه السلام فرمود: «ایاکم اذا وقعت بینکم

خصومة او تدارى فى شىء من الأخذ والعطاء». بنابراین شامل اجرای حدود نمی‌شود (خوانساری، همان، ج ۵: ۴۱۱-۴۱۲).

در پاسخ به این نقد گفته شده است که اولاً: برخی حدود مثل حد قذف (و نیز حد سرقت)* از امور ترافعی هستند و نیاز به شکایت شاکی خصوصی دارند. بدیهی است دو روایت پیش‌گفته شامل این موارد می‌شوند و در نتیجه لازمه نفوذ حکم قاضی، اجرای حد بر قاذف است.**

ثانیاً: این دو روایت می‌رسانند که تمام اختیاراتی که سلطان جور و قاضی جور به ناحق دارند، شیعه عارف به احکام ائمه علیهم‌السلام و به تعبیر دیگر، فقیه نیز داراست و از جمله آنها، بررسی جرایم و اجرای حدود است (روحانی، ۱۴۱۴: ۳۷۴).

ب- ۵. سایر ادله

جدای از ادله پیش‌گفته، به ادله دیگری نیز استناد شده است، یا می‌توان استناد کرد و یا می‌توان مؤیداتی در این زمینه مطرح کرد. مثل روایت میثم: «من عطل حدّاً من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلک مضادّتی» (حرّ عاملی، همان، ۲۸: ۱۳) که بر حرمت تعطیلی حدود دلالت دارد. به این روایت، برخی مثل نراقی (نراقی، همان: ۱۹۷)، صاحب جواهر (نجفی، همان: ۳۹۳) و شفتی (شفتی، همان: ۱۸۲-۱۸۳) استناد کرده‌اند. به این صورت که تعطیلی حدود به معنای اجرا نکردن آن، با وجود توانایی بر اجرا کردن است و حرمت آن به زمان خاصی اختصاص ندارد.

همچنین، اطلاق و عموم ادله امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان مطرح کرد. به این معنی که فقها بحث جواز و عدم جواز اجرای حدود را ذیل بحث امر به معروف و نهی از منکر آورده‌اند و این موضوع می‌رساند که در نظر قائلین به جواز، اطلاق و عموم ادله نهی از منکر، شامل اجرای حدود نیز می‌شود.

* حد سرقت، پیش از شکایت حق الناس است و پس از آن، حقالله است. به هر حال، برای اجرای حد سرقت، شکایت مال باخته لازم است.

** صاحب جواهر در چگونگی استناد به حدیث مقبوله برای جواز اجرای حد می‌نویسد: «اما بدعوی ان اقامة الحد من الحكم سیما فی مثل حد القذف مع الترافع الیه و ثبوته عنده و حکمه بثبوت الحد علی القاذف فان المراد من الحكم علیه انفاذ ماحکم به لا مجرد الحكم من دون انفاذ» (نجفی، همان: ۳۹۵).

البته مرحوم آیت‌الله خوانساری در نقد استدلال پیش گفته، مدعی آنند که اجرای حدود از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر نیست تا ادله آن شامل اجرای حدود شود (خوانساری، همان: ۴۱۱).

نیز، به توقیع شریف «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم و انا حجة الله» (ر.ک: حرّ عاملی، همان، ۲۷: ۱۴۰) استناد شده است (سبزواری، همان: ۳۸ و نجفی، همان: ۳۹۵). گرچه مرحوم آیت‌الله خوانساری این استناد را قبول ندارد (خوانساری، همان: ۴۱۲).

همچنین، به اجماع نیز استناد شده است (شفعی، همان: ۱۴۵-۱۶۹). مرحوم شفعی به تفصیل به بررسی کلمات فقها پرداخته است و با بررسی مجموع کلمات، مدعی است که همه فقها اجماع دارند که فقیه، حق اجرای حدود را دارد، حتی مثل مرحوم محقق حلّی؛ زیرا، گرچه ایشان در بحث امر به معروف و نهی از منکر با عبارت «قیل: يجوز للفقهاء...» جواز را برگزیده است و توقف کرده است، اما در بحث حدود، چون می‌نویسد: «بر حاکم اقامه حدود الهی که با علمش اثبات شده است مثل حد زنا واجب است، ولی اجرای حقوق الناس - اعم از حد و تعزیر - موقوف بر مطالبه صاحب حق است» (مروارید، همان: ۳۳۵) و از آنجا که حاکم، در کلام ایشان عمومیت دارد و حاکم در زمان غیبت را نیز دربرمی‌گیرد، بنابراین محقق حلّی نیز قائل به جواز است (شفعی، همان: ۱۴۴-۱۴۵).

ج. ادله منع

پیشتر گذشت که می‌توان عدم جواز اجرای حدود در زمان غیبت را در دو سطح حکم اولی و ثانوی بررسی کرد، یعنی گاه گفته می‌شود که حکم اولی اجرای حدود در زمان غیبت، عدم جواز است و گاه گفته می‌شود که حکم ثانوی و براساس مصالح عدم جواز است. ما ابتدا از حکم اولی و پس از آن از حکم ثانوی بحث می‌کنیم.

ج-۱. منع اجرای حدود به عنوان حکم اولی

به عنوان مقدمه باید دانست: بسیاری از بزرگانی که در جواز اجرای حدود توقف کرده‌اند، دلیل مدعی خود را ذکر نکرده‌اند، از این جمله‌اند: مرحوم محقق حلّی در

مختصرالنافع و شرائع الاسلام، مرحوم علامه در منتهی المطلب و میرزای قمی در جامع الشتات. البته با توجه به اینکه حق اجرای حد، نوعی ولایت است - زیرا حد، تصرف در جان، بدن، حیثیت و آزادی دیگری است و مقتضای اصل اولی، عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است، جز در موارد یقینی - بنابراین، منع اجرای حدود در زمان غیبت دلیل نمی‌خواهد، بلکه جواز اجرای حدود در زمان غیبت دلیل لازم دارد و شاید به همین علت بوده است که برخی قائلین به منع، چون ادله مجوزین را کافی نمی‌دانسته‌اند، دیگر دلیلی بر مدعای خود اقامه نکرده‌اند و خود را بی‌نیاز دانسته‌اند. شاید به همین جهت است که برخی همچون آیت‌الله خوانساری، تنها به ادله مجوزین جواب داده‌اند (که پاسخ ایشان و نقد و بررسی آنها، در لابه‌لای مباحث قبلی گذشت) و دیگر دلیل یا ادله‌ای را برای اثبات مدعای خویش مبنی بر اینکه اجرای حدود مانند جهاد ابتدایی، به اذن امام علیه السلام و حضور وی نیاز دارد، نیاورده‌اند.

فارغ از آنچه گذشت، در اینجا آنچه می‌تواند برای اثبات مدعای این عده به کار رود، نقد و بررسی می‌شود.

ج-۱-۱. اصل عدم ولایت

پیش‌تر نیز این دلیل بیان شد و دوباره تکرار می‌شود. این دلیل از صغری و کبری متشکل است. صغری آن است که حدود، اعم از حد قتل، رجم، جلد، قطع عضو، حبس و... نوعی ولایت و تصرف در جان، عضو، حیثیت و آزادی اشخاص است. کبری در اصل، عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است (جز در موارد یقینی) و آنچه یقینی است، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و منصوبین به نصب خاص ایشان، ولایت بر اجرای حدود دارند، ولی اینکه دیگران از جمله فقها چنین ولایتی داشته باشند، ثابت نشده است. زیرا تمام ادله‌ای که مجوزین ارائه کرده‌اند، در نظر مانعین تمام نیست و ایشان نقدهایی بر ادله پیش گفته دارند که در بحث قبلی گذشت. در نتیجه، چون دلیلی که بتواند خروج از این اصل را در مورد فقها به اثبات برساند وجود ندارد، باید به جایز نبودن اجرای حدود توسط فقها در زمان غیبت قائل شد. از نظر مانعین، نه اطلاق ادله حدود و نه حکمت تشریع آن و نه روایات حفص بن غیاث، عمر بن حنظله و ابی خدیجه و نه سایر ادله نمی‌توانند خروج از اصل پیش گفته را موجب شوند.

در نقد این دلیل باید گفت:

اولاً: گرچه برخی ادله ارائه شده تمام نیستند، ولی ادله دیگر تمام‌اند و می‌توانند ادعای مجوزین را اثبات کنند. به همین جهت است که مجوزین، با عنایت تام گفته‌اند: ائمه علیهم‌السلام اجرای حدود را به فقها تفویض کرده‌اند. از جمله شیخ مفید، که عبارت ایشان پیش‌تر گذشت (مروارید، همان: ۱۴) و نیز علامه حلی که در تحریر می‌نویسد:

و قد فوض الائمة علیهم‌السلام ذلک الى فقهاء شيعتهم المأمونين المحصلين لمدارك الاحكام الباحثين عن مأخذ الشريعة القيمین بنصب الادلة و الامارات فی حال الغيبة (حلی، ب: ۱۵۸).

ثانیاً: در صورتی که بپذیریم مقتضای اصل عدم ولایت این است که حدود در زمان غیبت اجرا نشوند، باید بپذیریم که تعزیرات نیز در زمان غیبت اجرا نشوند. زیرا تعزیرات نیز بسته به اینکه شلاق، جریمه نقدی، حبس و یا امور دیگر باشد، نوعی تصرف و ولایت در بدن، آزادی، حیثیت و اموال دیگران است. در نتیجه باید باب مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی در زمان غیبت نیز بسته شود و این امری است که برخی مانعین همچون میرزای قمی آن را نپذیرفتند و بر جایگزینی تعزیر به جای حد تأکید ورزیدند و به‌نظر می‌رسد هیچ فقیه دیگری نیز به‌طور کلی تعطیلی مجازات‌ها را نپذیرد. به تعبیر دیگر، هر چیزی که باعث شود اجرای تعزیرات برای مجتهد جایز باشد و باعث خروج تعزیرات از اصل عدم ولایت شود، همان، باعث خروج حدود از اصل یاد شده خواهد شد.*

ج - ۱-۲. روایت دعائم‌الاسلام

روایتی در دعائم‌الاسلام و جعفریات از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که مطابق آن، حضرت، از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل می‌کند: «لا یصلح الحکم و لا الحدود و لا الجمعة الا بامام» (ملایری، ۱۴۱۵: ۲۸۰)، یعنی: حکم کردن (قضاوت کردن) و اجرای حدود

* لازم به ذکر است، مرحوم کاشف‌الغطاء که خود به جواز اجرای حدود قائل است، از این جهت بین حدود و تعزیرات، تفاوت گذاشته است که اجرای حد تنها برای مجتهد جایز است، اما اجرای تعزیرات برای همه اشخاص جایز است؛ در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر آن باشد (کاشف‌الغطاء، همان: ۴۳۰-۴۳۱). البته این موضوع ربطی به آنچه در متن گفته شد ندارد، زیرا در بحث ما، اگر اصل عدم ولایت را به کلیتی که ادعا شد بپذیریم، حتی در مورد اجرای تعزیرات توسط فقها نیز باید قائل به منع شویم.

و اقامه نماز جمعه، جز توسط امام صورت نمی‌گیرد». بنابراین اقامه حدود، مشروط به حضور امام است.

اگر مستند مانعین، روایت پیش‌گفته باشد، باید گفت: این روایت نه از حیث سند و نه از حیث دلالت نمی‌تواند مدعای ایشان را ثابت کند. زیرا، اولاً مرسله است و ثانیاً اقامه نماز جمعه (و نیز قضاوت کردن) را به امام منحصر کرده است، در حالی که مشهور فقها به جواز اقامه نماز جمعه در عصر غیبت (و جواز قضاوت کردن) برای فقیه قائل‌اند. بنابراین، اگر روایت را صحیح‌السند هم بدانیم، باید در مدلول آن تصرف کنیم و چنین بگوییم: حکم کردن و اقامه نماز جمعه و اجرای حدود، وظیفه اولی امام علیه السلام است ولی منافات با آن ندارد که اقامه حدود برای غیر امام با اذن خاص یا عام وی مجاز باشد (خویی، همان: ۲۲۶). نیز می‌توان گفت: واژه «امام» در روایت اطلاق دارد و خصوص امام معصوم علیه السلام مراد نیست.

ج- ۱-۳. پیوستگی نظام جزایی اسلام به سایر نظام‌های آن

امروزه گاه برای عدم اجرای حدود بر این مطلب تأکید می‌شود که حدود، اختصاص به شرایط خاصی دارد که در حال حاضر آن شرایط فراهم نیست. حدود برای جامعه‌ای است که از حیث تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و... شرایط ویژه‌ای دارد و آن شرایط، امروز فراهم نیست. دکتر محقق داماد در این باره می‌نویسد:

نکته‌ای به ذهن نگارنده این سطور می‌رسد که هرچند جنبه فقه‌ای ندارد ولی خالی از اهمیت نمی‌باشد و آن اینکه اسلام مجموعه‌ای است دارای ابعاد مختلف، بُعد تربیتی و اخلاقی، بُعد اجتماعی، بُعد مدیریت و از همه بالاتر دارای یک نظام شرعی و حقوقی است که اصطلاحاً شریعت نامیده می‌شود. در میان ابعاد مختلف فوق، انسجام و به هم پیوستگی کامل احساس می‌شود... حال در فرض فقدان اجتماع جمیع شرایط که مهمترین آن به نظریه حقه شیعه اثناعشریه وجود انسان‌های کامل در رأس مدیریت اجتماعی است که نقش مؤثر آن در تربیت جامعه مسلم و بدیهی است. احتمال اینکه اجرای عقوبات شرعیه با تردید مواجه شود، جدی می‌باشد و به دیگر سخن، این‌گونه مجازاتها، در فرض آن شرایط است و در آن اوضاع و احوال است که مؤمن اگر مورد اغفال شیطان قرار گیرد و مرتکب آن اعمال شود، بلافاصله پشیمان می‌شود و گاهی

چنان از عذاب اخروی بیمناک است که به محضر رسول ﷺ شرفیاب می‌شود و به‌منظور تخفیف عذاب الهی، اقرار به گناه می‌کند. در چنان جامعه‌ای مرتکبین جرایم با کمال رضایت قلبی، بدون اندک تردید در رأی صادره، به ارادت، رنج مجازات را متحمل می‌گردند (محقق داماد، ۱۳۷۹: ۲۹۴-۲۹۵).

این دلیل نیز نمی‌تواند منع اجرای حدود را اثبات کند، زیرا:

اولاً: همان‌گونه که نویسندهٔ محترم بدان اذعان دارند، دلیل جنبهٔ فقهی ندارد. اگر با این دلیل بتوان از اقامهٔ حدود در زمان غیبت چشم‌پوشی کرد، مسئله به حدود منحصر نمی‌شود و باید قصاص، دیات و سایر احکام اسلامی را مختص به زمان رسول خدا ﷺ و ائمهٔ معصومین ﷺ و چنان جامعه‌ای بدانیم و یا لاقلاً احتمال اختصاص آنها را به آن زمان بدهیم. آن‌گاه اگر با این احتمال بتوان از احکام شرعی دست کشید، از شریعت چه چیزی باقی می‌ماند؟

ثانیاً: مگر در زمان پیامبر ﷺ و حکومت امیرالمؤمنین ﷺ، بُعد تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، مدیریتی، اقتصادی و دیگر ابعاد، بهینه و مطلوب شارع شده بود که در چنان وضعیتی، اجرای حدود مناسب بوده است؟ مگر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ در دوران حکومت کوتاه خود توانستند بُعد اقتصادی جامعه را از هر حیث تمام کنند و مردم را بی‌نیاز کنند و در نتیجه کسی که هنجارهای اقتصادی را رعایت نمی‌کرد و دزدی می‌کرد، دستش بریده می‌شد؟ مگر مردم زمان پیامبر ﷺ در دوران خود با مشکلات اقتصادی فراوان مواجه نبودند؟ و مگر نه این بود که در میان مشکلات اقتصادی مردم و شکایت اصحاب صفة از فقر و فاقه، و غزوات و سرایایی که پیامبر ﷺ با دشمنان داشت و معیشت را با مشکل مواجه می‌ساخت، آیهٔ «السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما» نازل شد؟ ضمن اینکه به چه علت، بُعد مجازات‌ها به سایر ابعاد مدیریتی، اخلاقی، اجتماعی و... پیوسته است، به‌گونه‌ای که یا همه باید با هم اجرا شوند و یا بُعد مجازات‌ها اجرا نشود؟ در صورت پیوستگی ابعاد فوق، آیا نمی‌توان گفت نه تنها مجازات‌ها، بلکه بُعد مدیریتی، اخلاقی و اجتماعی و... نیز به‌علت فراهم نبودن حتی یک بُعد از ابعاد دیگر، نباید اجرا شود و آیا به چنین نتیجه‌ای می‌توان ملتزم شد؟ آیا نمی‌توان به قاعدهٔ «ما لا یدرک کله لا یترک کله» و «المیسور لا یترک بالمعسور» استناد کرد و تمام ابعادی را که امکان اجرا دارند، لازم‌الاجرا دانست؟

ثالثاً: مگر تمام کسانی که مورد حد قرار گرفتند، به گناه خود اقرار کرده بودند و عباراتی نظیر «طهرنی طهرک الله» را به کار برده بودند؟ حدود، از جمله تشریعات اسلامی است و قاعده آن است که «حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة». این همه روایات که از تعطیلی حدود نهی می‌کند و بر اجرای حدود و منافع آن تأکید می‌ورزد و این همه پرسش‌های فراوانی که راویان حدیث از ائمه علیهم‌السلام در مورد حدود پرسیده‌اند، با وجودی که ائمه علیهم‌السلام مبسوط‌الید نبوده‌اند، احتمال اختصاص حدود به زمان حضور معصوم علیه‌السلام را از بین می‌برد.

ج - ۲. منع براساس حکم ثانوی

می‌توان چنین گفت که اجرای حدود در زمان غیبت، به خودی خود واجب است، ولی اگر مصلحت اقتضا کند، براساس حکم ثانوی - که در مورد هر حکم شرعی دیگری هم قابل تصور است - می‌توان اجرای آن را متوقف کرد، بلکه اجرا در چنین وضعیتی حرام است. زیرا امر حدود، دائرمدار وجوب اجرا و حرمت اجراست و جواز به معنای خاص و یا استحباب، معنی ندارد.

تفاوت این قسمت (منع براساس حکم ثانوی) با قسمت قبلی (منع براساس حکم اولی) این است که اولاً: منع براساس حکم ثانوی موقت است و نه دائم. یعنی تا زمانی که مصلحت اقتضا کند و مانع وجود داشته باشد، جلوی اجرای حدود گرفته می‌شود و نه - آنگونه که لازمه منع براساس حکم اولی است - به‌طور دائم و در طول زمان غیبت. ثانیاً: این منع، همه حدود را دربر نمی‌گیرد بلکه تنها شامل حدودی است که در زمان حاضر باعث وهن اسلام می‌شود و مصلحت در اجرا نشدن آنهاست.

به هر حال منع براساس حکم ثانوی، حرفی قابل تأمل و پذیرفتنی است. البته گاه در این زمینه حرف‌های غیرفنی زده می‌شود. مثلاً گاه گفته می‌شود چون اجرای حدود عملاً تأثیری ندارد و نتوانسته است جلوی ارتکاب حدود را بگیرد، بنابراین حدود اجرا نشود. بدیهی است این دلیل - اگر دلیل باشد - اختصاص به زمان غیبت ندارد و در زمان حضور نیز مطرح است، علاوه بر اینکه به عنوان حکم ثانوی مطرح نیست بلکه به عنوان حکم اولی، موضوعیت داشتن مجازات‌های معین شرعی را زیر سؤال برده است و برای آنها طریقت قائل است.

در هر حال، می‌توان گفت اگر اجرای حدود یا برخی حدود مثل رجم باعث وهن اسلام شود، با صلاح‌دید حاکم، می‌توان اجرای حدود را به‌طور موقت تعطیل کرد و از راه‌های دیگر برای مجازات مرتکب حد، بهره برد. دلیل بر این مطلب آن است که اولاً: حدود، ضمانت اجرای ارزش‌ها، احکام شرعی و شریعت الهی است. حال اگر اجرای برخی حدود نتیجه معکوس داشته باشد و باعث وهن اسلام و شریعت شود، باید اجرای آن تا زمان مناسب تأخیر بیفتد.

ثانیاً: می‌توان از برخی روایات نیز برای این مطلب بهره برد. در روایت معتبره ابی مریم آمده است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

لا اقيم على رجل حداً بارض العدو حتى يخرج منها مخافة ان تحمله الحمية فيلحق بالعدو. یعنی در سرزمین دشمن بر هیچ مردی حدی را جاری نمی‌کنم تا اینکه از آنجا خارج شود، مبادا حمیت و عصبانیت او را وادار سازد تا به دشمن ملحق شود (حرّ عاملی، همان، ۲۸: ۲۴-۲۵).

شبهه همین مضمون در روایت مرسله دعائم/الاسلام آمده است (نوری، ۱۴۰۹: ۱۴). این دو روایت می‌رساند که اجرای حدود، حساب و کتاب دارد و باید با ملاحظه همه جوانب انجام شود و در صورتی که اجرای حد، نتیجه معکوس دربرداشته باشد، اجرای حد تا زمان رفع مشکل باید به تأخیر افتد.

البته براساس حکم ثانوی، ممکن است اجرای برخی حدود چنین مشکلی را نداشته باشد، مثل حبس ابد و تبعید. بنابراین چنین حدودی باید اجرا شوند، اما هرکدام از مجازات‌های حدی که مصلحت اقتضا کند که اجرا نشوند، نباید اجرا شود. این مطلبی است پذیرفتنی ولی تشخیص آن به‌عهده حاکم شرع است که اگر چنین تشخیص دهد، می‌تواند اجرای برخی حدود را منع کند.

نتیجه

۱. براساس حکم اولی، فقیه حق اجرای حدود در زمان غیبت را دارد. به این معنا که اجرای حدود بر او واجب است و بر مردم هم واجب است که او را در این راه مساعدت کنند.
۲. ادله‌ای که بر منع اجرای حدود در زمان غیبت مطرح شده است، نمی‌تواند منع را به‌عنوان حکم اولی ثابت کند.
۳. در صورتی که اجرای برخی حدود باعث وهن اسلام شود و به‌طور کلی مصلحت اقتضا کند، براساس حکم ثانوی چنین حدی نباید اجرا شود. البته این حکم موقت است، به این معنا که هر زمان که مانع مرتفع شد، آن حد باید اجرا شود.

منابع

١. آملی، شیخ محمد تقی. بی تا. المكاسب والبيع. ج ٢. تقرير درس آیت الله العظمی نایینی. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
٢. ابن ادریس، محمد. ١٤١٠ق. كتاب السرائر. ج ٢. قم: مؤسسة النشر الاسلامی. دوم.
٣. ابن فهد حلی، احمد بن محمد. ١٤١١ق. المهدب البارع. ج ٢. تحقیق: آقامجتبی عراقی. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
٤. اردبیلی، مولی احمد. ١٤٠٩ق. مجمع الفائدة والبرهان. ج ٧. قم: مؤسسة النشر الاسلامی. اول.
٥. اصفهانی، محمد حسین. ١٤١٨ق. حاشیه کتاب المكاسب. ج ٢. تحقیق: شیخ عباس محمد آل سباع القطیفی. قم: انوار الهدی. اول.
٦. انصاری، شیخ مرتضی. ١٤٢٤ق. كتاب المكاسب. ج ٣. تحقیق: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم. قم: مجمع الفكر الاسلامی. پنجم.
٧. تبریزی، میرزا جواد. ١٣٨٤. ارشاد الطالب الی التعليق علی المكاسب. ج ٣. قم: دارالصدیقه الشهیده (ع). چهارم.
٨. جزایری، سید عبدالله بن نعمه الله. سال تحریر ١١٧٠ موجود در نرم افزار المعجم الفقهي. التحفة السنية فی شرح نخبه المحسنیه. مخطوط.
٩. جوهری، اسماعیل بن حماد. ١٤٠٧ق. الصحاح. ج ٢. بیروت: دارالعلم للملایین. چهارم.
١٠. حرّ عاملی، محمد بن حسن. ١٤١٦ق. وسائل الشیعه. ج ٢٧ و ٢٨. قم: مؤسسة آل البيت (ع). سوم.
١١. حلی، ابوالقاسم. جعفر بن الحسن. ١٤٠٣ق. شرایع الاسلام. ج ٤. بیروت: دارالاضواء. دوم.
١٢. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. الف. ١٣٣٣. منتهی المطلب. ج ٢. مقابله حسن پیشنماز. تبریز.

۱۳. ———. ب. بی. تا. تحریر الاحکام. ج ۱. مؤسسة آل البيت علیه السلام. سنگی.
۱۴. ———. ج. ۱۴۱۷ق. تذکرة الفقهاء. ج ۹. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام. اول.
۱۵. ———. د. ۱۴۱۵ق. مختلف الشیعة. ج ۴. قم: مرکز النشر التابع والکتب الاعلام الاسلامی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم. اول.
۱۶. ———. ه. ۱۳۶۸. تبصرة المتعلمين. تحقیق: حسینی و یوسفی. انتشارات فقیه. اول.
۱۷. ———. و. ۱۴۱۰ق. ارشاد الازمان. ج ۱. تحقیق: شیخ فارس الحسون. قم: جامعة المدرسين. اول.
۱۸. خوانساری، سیداحمد. ۱۴۰۵ق. جامع المدارک. ج ۵ و ۷. تحقیق: علی اکبر غفاری. تهران: مکتبة الصدوق. دوم.
۱۹. خویی، سیدابوالقاسم. ۱۳۹۶ق. مبانی تکملة المنهاج. ج ۱. قم. دوم.
۲۰. روحانی، سیدمحمدصادق. ۱۴۱۴ق. فقه الصادق. ج ۲۵. قم: مؤسسه دارالکتب. سوم.
۲۱. سبزواری، محمدباقر بن محمد. بی. تا. کفایة الاحکام. اصفهان: مرکز نشر.
۲۲. شفتی، سیدمحمدباقر. ۱۳۸۵. اقامة الحدود فی هذه الاعصار. قم: مؤسسه بوستان کتاب. اول.
۲۳. صیمری، شیخ مفلح. غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام. ج ۱. تحقیق: شیخ جعفر الکوثرانی. بیروت: دارالهادی. اول.
۲۴. طباطبایی، سیدعلی. ۱۴۲۲ق. ریاض المسائل. ج ۱۳. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. اول.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن. ۱۴۱۵ق. مجمع البیان. ج ۷. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. اول.
۲۶. عاملی، زین الدین بن علی. ۱۴۱۶ق. مسالک الافهام. ج ۳ و ۱۴. مؤسسه المعارف الاسلامیه. اول.
۲۷. فاضل آبی، ابی علی حسن بن ابی طالب. ۱۴۰۸ق. کشف الرموز. ج ۱. تحقیق: اشتهااردی و یزدی. قم: جامعة المدرسين. اول.

۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹ق. العین. ج ۳. قم: دارالهجرة.
۲۹. قمی، میرزا ابوالقاسم. ۱۳۷۱. جامع الشتات. ج ۱. تهران: مؤسسه کیهان.
۳۰. کاشف الغطاء، شیخ جعفر. ۱۴۲۲ق. کشف الغطاء. ج ۴. قم: بوستان کتاب. اول.
۳۱. کریمی جهرمی، علی. ۱۴۱۲ق. الدر المنصود فی احکام الحدود. ج ۱. تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی. قم: دارالقرآن الکریم.
۳۲. محقق داماد، سید مصطفی. ۱۳۷۹. قواعد فقه بخش جزایی. تهران: مرکز نشر اسلامی. اول.
۳۳. مروارید، علی اصغر. ۱۴۱۰ق. سلسله النبا یبع الفقهیه. ج ۹. بیروت: مؤسسه فقه الشیعة. اول.
۳۴. معزّی ملایری، اسماعیل. ۱۴۱۵ق. جامع احادیث الشیعة. ج ۲۶. قم.
۳۵. موسوی خمینی، سید روح الله. ۱۳۹۰. تحریر الوسيلة. ج ۱. نجف: مطبعة الآداب. دوم.
۳۶. نجفی، محمد حسن. ۱۳۹۲ق. جواهر الکلام. ج ۲۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه. هفتم.
۳۷. نراقی، ملا احمد: ۱۴۰۸ق. عوائد الايام. قم: مکتبه بصیرتی. سوم.
۳۸. نوری، میرزا حسین. ۱۴۰۹ق. مستدرک الوسائل. ج ۱۸. بیروت: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث. دوم.